

نخستین مقاله جغرافیایی من



دکتر داریوش مهرشاهی
گروه جغرافیای دانشگاه یزد

انتشار یکصدمین شماره رشد آموزش جغرافیا برای معلمان گرامی و دلسوز و زحمتکش این مملکت، حتی در حد یک خاطره باقی بماند.

تقدیم به همه معلمان گرامی و دلسوز این مملکت
و به یاد هارولد ای. وینترز!

کلیدواژه‌ها: سولیفلوکسیون، جغرافیای طبیعت، دکتر هارولد ای. وینترز، مقاله‌نویسی علمی، گچ جادویی

سال‌های آغازین تدریس

در آبان‌ماه ۱۳۶۳ در دانشسرای عالی یزد (وابسته به دانشگاه تربیت معلم تهران) به عنوان مربی آموزشی استخدام شدم. در آن زمان، اساتیدی همچون دکتر بهلول علیجانی، دکتر اکبر قویدل، دکتر علی اصغر نظری (روان‌شاد) و دکتر محمود احمدی در گروه جغرافیای این دانشسرا مشغول به تدریس بودند. آقای رضا مستوفی‌الممالکی (دکتر مستوفی‌الممالکی کنونی) نیز یکی دو ماه زودتر از من استخدام شده بود. من که جوانی سی‌ودو ساله بودم از هر یک از آن اساتید که سن و سال بیشتری داشتند و تجربه‌ای پربارتر، درس‌هایی آموختم. به دلیل نوع رشته و گرایش، نزدیکی من با دکتر بهلول علیجانی، که استاد دروس جغرافیای طبیعی آن زمان به ویژه اقلیم‌شناسی بود، بیشتر بود و به دلایل دیگر همچون همسایگی بیشتر هم شد. من از دکتر علیجانی خیلی چیزها آموختم که کمترین آنها سادگی و افتادگی بود که گفته‌اند «افتادگی آموز اگر طالب فیضی/هرگز نخورد آب زمینی که بلند است!» در جای خود، هم بسیار جدی و صریح بود و نقاط ضعف و قوت مرا به من گوشزد می‌کرد. او هم شاید زمینی هموار، اگر چه با ریز و درشتی‌هایش، قابل کندوکاو و اصلاح بود. از این دوست و همکار و معلم عزیزم، چند نکته اصلی را که در ذهنم ماند و عمل کردم، اینها بود: رفتن در پی تقویت زبان، یادگرفتن رایانه (در سال‌های بعد)، جمع‌آوری منابع در رشته خودم تا سرحد ممکن (اگر چه قبل از اینها نیز زنبور عسل کتاب و مجله بود!)، و بالاخره تلاش شبانه‌روزی و امیدواری. گرچه در تلاش، من بیشتر به تلاش روزانه پای‌بند بودم تا تلاش‌های شبانه‌روزی، زیرا حدود ساعت ۱۱ شب می‌خوابیدم و هنوز هم می‌خوابم؛ در حالی که یادم نمی‌رود

مقدمه

قبل از آنکه به نوشتن یک مقاله درست و حسابی (!) برای صدمین شماره رشد آموزش جغرافیا فکر کنم (که هنوز هم به آن می‌اندیشم) به نظرم پسندیده‌تر و نیز جالب‌تر آمد که درباره خاطره و چگونگی نوشتن اولین مقاله‌ام بنویسم تا شاید روایت تجربه‌ای باشد مفید حال اهل جغرافیا. آن مقاله که بیشتر نوشتن (نوشته کوچک) بود تا مقاله، با عنوان پرسش و پاسخ در شماره ۱۵ (سال چهارم) رشد آموزش جغرافیا با دو زیر عنوان «سولیفلوکسیون و روانه گل...» و «علت جدا شدن توده‌های یخ قطب جنوب...» به چاپ رسیده بود (مهرشاهی، ۱۳۶۷). جالب این بود که تنها یکی از این دو نوشتن از آن من بود و دومی که درباره جدا شدن یخ‌های قطب جنوب بود، کار شخص دیگری بود که بر من معلوم نشد، ولی از طرف همکاران نشریه به من توضیح داده شد که به دلیل کوچک بودن نوشته من، این دومی را نیز ضمیمه کرده بودند تا به این وسیله به دو صفحه (با فونت حدود نه و فاصله سطر بسیار کم در حدود هشت تا ده در واحد تایپ رایانه‌ای) برسد.

من در این جا از آن نویسنده ناشناس (که شاید روان‌شاد دکتر امین سبحانی بوده باشد ولی هیچ‌گاه به من گفته نشد) تشکر می‌کنم. به هر حال آن نوشتن اولین کار علمی من بود و با وجود خردی، هنوز هم برایم بسیار خاطره‌انگیز می‌نماید؛ خاطره‌انگیز از آن رو که مربوط به برهه خاصی از عمر من بود و شروع کار تدریس در دانشگاه و گرچه بیش از سه، چهار سرچشمه (منبع) نداشت، ولی چون اولین فرزند، آن را دوست می‌دارم.

نوشته کنونی، حال و هوا و چگونگی و شرایط به دنیا آمدن آن نوزاد (آن نوشتن) را در بستر جغرافیای ایران، که گویی تولد خود من بود در این بستر، شرح می‌دهد. در به دنیا پا گذاشتن این من جغرافیایی، معلمان و اساتیدی عزیز، نقش و جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند که از آنها قدر دانم. خوشحال خواهم بود اگر نوشته کنونی به مناسبت

شب‌هایی که دکتر علیجانی تا ساعت نزدیک بامداد (۲ صبح) در همسایگی ما کار می‌کرد و چراغ اتاقش چند سالی محک حد تلاش بود برایم. ایشان و روان‌شاد دکتر علی‌اصغر نظری (جغرافیای طبیعت) از همان شماره‌های نخستین نشریه رشد جغرافیا مسافر راه بودند و طلایه‌دار و من در سایه‌سار درخت علم آنها بود که روییدم و بوته گزی شدم یا تاغی در این بیابان که وطنش نامند^۳.

دانشسرای عالی یزد آن زمان (سال ۱۳۶۳ و هفت سال بعد) در واقع در فضای یک دبیرستان قدیمی کوچک در فلکه دوم آزادشهر یزد برقرار بود و ما اساتید و مربی‌ها همگی یک اتاق بیشتر نداشتیم. به عبارتی، شش تا هفت استاد و مربی در یک اتاق تقریباً شش متر در پنج متر می‌نشستیم. همین، رابطه بین ما را صمیمی‌تر و قوی‌تر می‌ساخت. در این فضا می‌دیدم که همکاران من، یا حداقل برخی از آنها، چگونه کار می‌کنند، درباره موضوعات علمی به بحث و تبادل نظر می‌پردازند، با ارباب رجوع حرف می‌زنند، با دانشجو صحبت می‌کنند و حتی گاه لطیفه می‌گویند یا چرت می‌زنند! این گونه بود که کم و بیش در جریان گذران امور آموزشی و پژوهشی آن زمان قرار می‌گرفتم.

سر زد از افق رشد جغرافیا

حوالی ماه‌های بهار یا تابستان ۱۳۶۳ بود که در گروه از دکتر علیجانی و دکتر نظری (روان‌شاد) نکاتی یا گوشه‌هایی درباره انتشار یک نشریه جغرافیایی از وزارت آموزش و پرورش (که ما هم در سیستم دانشسرای عالی جزئی از آن به حساب می‌آمدیم) آورده می‌شد. تا حدی که به یاد دارم، نامه یا نامه‌هایی هم در این زمینه از سوی دفتر تحقیقات وزارت آموزش و پرورش (نویسنده یا امضاکننده در ذهنم نیست) در سال ۱۳۶۳ به دفتر گروه می‌رسید. من که تازه کار بودم و خود محتاج دعا و نیازمند آموختن، در آن مرحله پروای - یا بهتر بگویم - توان پانهادن به این وادی (مقاله‌نویسی علمی) را نداشتیم و دانشم مشق‌هایم را تمرین می‌کردم که سر کلاس درس بدهم. درس‌هایی که دانشم شامل مبانی ژئومورفولوژی پنج واحدی، جغرافیای تاریخی ایران و جغرافیای نواحی خشک و زمین‌شناسی ایران بود که تدریس همین دروس متفاوت، خود، برای این معلم تازه کار، کاری بود کارستان!

به قول یزدی‌های خوش ذوق، دیگر مقاله‌نویسی مان چه می‌رفت؟ یادم هست که تعدادی نقشه و گزارش کارهای پژوهشی زمین‌شناسی را که به زبان انگلیسی بود و از سازمان زمین‌شناسی کشور، خیابان معراج جنب سازمان نقشه‌برداری کشور برای گروه (و) با مأموریت از طرف گروه) تهیه کرده بودم در کیف یا همراه دانشم و مشغول ترجمه آنها، و از آن مهم‌تر، فهمیدن و تفسیر ترجمه‌های شکسته‌بسته خود بودم.

جسارت نوشتن

تا حدود اواخر سال ۱۳۶۵ جسارت این را که در عرصه جغرافیای

طبیعی چیزی بنویسم نداشتیم یا نوشته‌هایم را چندان قابل نمی‌دیدم. پیش از این و در سال‌های پیش از انقلاب در نشریات محلی یا فرهنگی - درون دانشکده‌ای، دستی و قلمی جنبانده بودم، ولی در عرصه جغرافیای طبیعی خیر. پس از سال ۱۳۶۵ مقاله‌های همکارانم و نیز دوستان جوانی که می‌شناختم، و به‌ویژه در سال ۱۳۶۶ مقالاتی از دوستانی مانند دکتر سیاوش شایان، دکتر مجید اونق، دکتر محمدحسین نادرصفت و دکتر محمدجعفر زمریدیان باعث شد ما هم نظیر هم‌دوره‌ای‌ها و هم‌سن و سال‌های خود شهامت پیدا کنیم و در واقع به عرصه رقابت علمی گام نهیم. با خود گفتیم اگر دوستان من توانستند، پس ما هم می‌توانیم.

اما پیدا کردن موضوع و عنوان و منابع، خود، حکایتی بود. از آنجا که مبانی ژئومورفولوژی را درس می‌دادم یکی از پرسش‌هایی که دانشجویان (که در آن زمان اکثراً دبیران آموزش و پرورش بودند) مطرح می‌کردند، عبارت بود از تفاوت فلان پدیده با پدیده‌های دیگر. یکی از این موارد تفاوت خاکسره یا سولیفلوکسیون بود با روانه گلی و همان را هم از سه چهار منبع برداشت و مقایسه کردم که به غیر از این مورد، بقیه به چاپ‌های قبل از ۱۳۵۷ مربوط می‌شدند.

در به دنیا پا گذاشتن این من جغرافیایی، معلمان و اساتیدی عزیز، نقش و جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند که از آنها قدر دانم

بزرگ‌ترین اشکال یا نقص این نوشتک استفاده نکردن از مقاله‌های جدید بوده است و یک مورد مقاله هم از جزوه یا مقاله دکتر احمد شمیرانی (استاد بنده در دانشگاه ملی ایران سابق، دانشکده علوم زمین در تهران) استفاده شده بود که به ۱۳۵۷ مربوط می‌شد. در آن زمان بنده از چگونگی دسترسی به مقالات خارجی اطلاع دقیقی نداشتیم! بخش جالب توجه و شیرین در تهیه این نوشتک، مطالعه فصلی از کتاب ترنبری (۱۹۶۹) بود که دکتر علیجانی به من قرض داده بود و مدت مدیدی از آن استفاده می‌کردم. خواندن این کتاب با سرعت لاک‌پشت‌وار برایم اگرچه بسیار سخت، ولی در عین حال، لذت‌بخش هم بود و لذت آن در آموختن مطالبی تازه (تازه برای من) بود. به یاد بیاورید که آن زمان (سال ۱۳۶۶) حدود سال ۱۹۸۷ میلادی بود و این کتاب دیگر کتاب جدیدی نبود، ولی برای من تازگی داشت.

من عمداً مقاله را بسیار کوتاه و در حد نوشتک محدود کردم تا بلکه زودتر چاپ شود و همین‌طور هم شد و با این که آن را در اوایل سال ۱۳۶۷ ارسال کرده بودم، ولی در پاییز همان سال به چاپ رسید. روزی که این نوشتک را در رشد جغرافیا دیدم از روزهای بسیار شاد و خوب زندگی من بود و پیش از همه مقاله را بردم به همسر نشان دادم و کلی افتخار کردم و باد به غباغب (جمع غبغب) انداختم. برای یکی دو هفته اول، روزی یک‌بار سراغ مجله می‌رفتم و مقاله را با دقت

از اول تا آخر می‌خواندم تا مطمئن شوم همه سطرهایش سر جایشان هستند! مدتی هم غیغب درد داشتیم.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

فرایند نوشتن، روندی پیچیده دارد که بر مبنای علاقه، آشنایی و تمرین استوار است. اول باید به موضوعی علاقه‌مند شوی و برایت پرسشی طرح شود. سپس به کمک آن هرچه بیشتر با منابع موجود و ناموجود (نمونه‌برداری و آزمایش و...) آشنا شوی و سپس تمرین نوشتن کنی. اشتباه هم جزء جدانشدنی این فرایند است و به دنبال آن ویرایش و تصحیح و تکمیل می‌آید. اگر خوش‌شانس باشی و یک همکار و دوست و همسایه خوب، و اگر خوش‌شانس‌تر باشی چند تن از این موارد، دست‌یافتنی باشد، آن‌گاه بهتر و سریع‌تر پیشرفت می‌کنی. اما در مجموع فرایند مقاله‌نویسی در ابتدا، به‌ویژه وقتی نیاز به پژوهش دست‌اول داشته باشید، بسیار کند پیش می‌رود و به صبر نیاز دارد. اولین مقاله من، حاصل همه موارد بالا، منتهای آخرین مورد (صبر) بود. من این مقاله را با عجله و در عرض یک ماه تهیه کردم، چرا که یک مقاله مروری بود.

به نظرم می‌رسد که حالا پس از گذشت بیش از بیست‌وسه سال از آن زمان، باید مقاله‌های تازه درباره فرایند سولیفلوکسیون یا خاکسره بنویسم با سرچشمه‌های بیشتر و متنوع‌تر و نگاهی شاید عمیق‌تر پس از سال‌ها تجربه بیشتر. این همان رؤیایی بود که دوست داشتم در این فرصت آن را عملی کنم و به همین دلیل مقاله «آشنایی با فرایند سولیفلوکسیون» را برای شماره یکصدم نشریه رشد آموزش جغرافیای ایران تهیه کردم.

پی‌نوشت

1. Harold A. Winters استاد درگذشته آب و هواشناسی دانشگاه میشیگان آمریکا در دهه‌های ۷۰ تا ۹۰ قرن بیستم میلادی.
2. عنوان کامل این دو نوشتک در فهرست سرچشمه‌ها (منابع) آمده است.
3. البته جا دارد یادآور شوم که در سال‌های پیش از تدریس دانشگاهی از دوستی و راهنمایی‌های دکتر عباس سعیدی (جغرافیای روستایی) و بعد از استخدام نیز از شیوه معلمی و سلوک و معرفت دکتر محمدحسین پاپلی (کوچ‌نشینی و جغرافیای روستایی) توشه‌ها اندوختم و بهره‌ها بردم.

4. a magic chalk
5. Michigan State University, East Lansing, Michigan (USA)

منابع

1. شمیرانی، احمد؛ «بررسی انواع حرکات دامنه‌ای»؛ نشریه علوم زمین، دانشگاه شهید بهشتی تهران، دانشکده علوم زمین، شماره دوم، ۱۳۵۷، ص ۶-۷.
2. مهرشاهی، داریوش؛ پرسش و پاسخ (حرکت‌های سولیفلوکسیون و روانه‌های گل و تفاوت آنها)؛ رشد آموزش جغرافیا، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۶۷، ص ۷۳-۷۴.
3. بی‌نام (۴)؛ «علت جدا شدن توده‌های یخ قطب جنوب که در سال‌های اخیر با سرعت بیشتری انجام شده چه بوده است؟» سری پرسش و پاسخ؛ رشد آموزش جغرافیا، شماره ۱۵، پاییز ۱۳۶۷، ص ۷۴.
4. McKnight, Tom. L (1987): Physical Geography (A Landscape Appreciation). Second edition, Prentice Hall, Inc; New Jersey, USA.

گچ جادویی^۴

گاهی رویدادهای ساده‌ای در زندگی انسان پیش می‌آیند که ممکن است به همان سادگی روند زندگی را تغییر دهند. تقریباً زمستان سال ۱۳۶۶ بود که با کمک دکتر علیجانی نامه‌ای به زبان انگلیسی برای استاد راهنمای پیشین او در دوره دکتری دانشگاه میشیگان^۵ تهیه کردم که در آن علاقه خود را با ادامه تحصیل و نیز نیاز به یک کتاب جدید در زمینه جغرافیای طبیعی و ژئومورفولوژی ابراز داشتم و از او فقط راهنمایی خواستم. این نامه که شاید هنوز نسخه‌ای از آن را در

من از دکتر علیجانی خیلی چیزها آموختم که کمترین آنها سادگی و افتادگی بود که گفته‌اند «افتادگی آموز اگر طالب فیضی / هرگز نخورد آب زمینی که بلند است!»

جایی نگه داشته باشم فقط درباره درخواست معرفی امکانات و شرایط و نیز چند منبع جدید بود. شاید حدود چهار ماه گذشت و بهار سال ۱۳۶۷ بود. من دیگر حتی فکر نمی‌کردم که دکتر هارولد. ای. وینترز از دانشگاه میشیگان در بند جواب دادن به امثال ما هم باشد که دکتر علیجانی به بنده خبر بسیار خوشی داد. خبر این بود که دکتر وینترز نامه‌ای راهنمایانه همراه با یک کتاب جغرافیای طبیعی جدید (مک نایت، ۱۹۸۷) برای هر دوی ما (هر کدام یک کتاب) فرستاده است. به همراه هر کتاب، یک بسته گچ رنگی درخشان (روی تابلو تالو خاصه داشت) هم فرستاده بود.

در نامه نوشته بود که این گچ جادویی است و ممکن است شما را به دوره دکترا هدایت کند، با یک علامت تعجب در آخر جمله. اینکه آن گچ‌ها جادویی بودند یا نه نمی‌دانم، ولی تکانه مثبتی که در من ایجاد کردند چنان بود که شش سال بعد، در سپتامبر سال ۱۹۹۳، در گروه جغرافیای دانشگاه شفیلد انگلستان مشغول به ادامه تحصیل در دوره دکترا بودم. من هیچ‌گاه این انسانیت و مهربانی دکتر هارولد. ای. وینترز از دانشگاه میشیگان آمریکا (و شاگرد سابق او دکتر علیجانی) را فراموش نکرده‌ام و نخواهم کرد. آن زمان اگر یک دانشجو از یک ناکجاآبادی برای من چنین نامه‌ای می‌فرستاد شاید حتی جواب هم نمی‌دادم، ولی این برخورد انسانی دکتر وینترز بر طرز فکر و سلوک من تأثیری بسیار مثبت داشت. راهنمایی‌ها و تشویق این شخص نیز هم در کار مقاله‌نویسی و هم تصمیم برای ادامه تحصیل به من کمک بسیار کرد. بعدها از این کتاب جدید در برخی مقالات خود استفاده می‌کردم.